

خلافت فقیه از جان آزاری برآمده است

ولایت فقیه، خلافت آهریمن است. این حکومت با هر گوهری، که از فرهنگ ایران نشان داشته باشد، دشمنی و کینه می‌ورزد. زیرا ارزش‌های فرهنگ ایران، پستی و فرومایگی-ی شریعت اسلام را، آشکار می‌کنند. فرومایگان با آذرخش خرد و هر دانشی، که به هسته-ی ناشناخته-ها راه یابد، در ستیز هستند.

زیرا پهنه-ی دانش بی‌کرانه است و انسان، با کاربرد خرد و ابزار دانش، رازهای سربسته را می‌گشاید. هر رازی، که از ناشناخته-های انسان گشوده شود، اشاره-ایست به نادانی و کوراندیشی-ی شریعتمداران.

از این روی این نابخردان از نام هسته-ها، شاخه-ها و چشمه-های دانش می‌ترسند. آنها از ناچاری و از نیاز، آن هسته-ها و چشمه-ها را با پسوند "اسلامی" بازگو می‌کنند. بسان این که بگویند: فیزیک اسلامی یا هنر اسلامی. این دروغ‌نویست که: در سیاهچال نادان پروران زیستن داشتن و به انبار دانش‌پژوهان دستبرد زدن.

این بردگان دانش ستیز، هر دانشگاهی را با پسوند "اسلامی" تنگین ساخته‌اند. آهرمن سرشتان برآند، در این کوره-های اندیشه سوز، به نام دانشگاه، مینوی جویندگی و خردورزی را، که در دانشجویان برانگیخته شده است، به زهر آب شریعت اسلام آلوده سازند.

اشاره-ای به روان زیستن:

برخی از نشانه-های فرهنگی، که در بینش ما بر جای مانده‌اند، ناخواسته و ندانسته، روان زیستن را، در مردمان ایران، افشانده‌اند. با این که، ما در بازده و برآیند هستی-ی آن نشانه-ها فرو رفته-ایم، کارکرد و زاینده-ی آنها را نمی‌شناسیم، به کردار وجود آنان را، یعنی مینوی هستی-ی خودمان را، با سخن، به بازی گرفته-ایم.

هستی-ی آهریمن از زشتی و زشتکار است. برآیند همه-ی زشتی-ها و ناخوشی-های جهان نیرو بخش هستی و توانایی آهریمن است. آهریمن خشونت است، پلیدی است، جان آزاری، ستمکاری و زدارکامگی است. هر زشتی، چه از کردار، چه از اندیشه-ای برآید، نشانی از هستی-ی آهریمن است.

اگر ما اندکی چشم جان را بگشاییم، آهریمن را زنده و زاینده در هر بخشی از سامان آشفته-ی ایران خواهیم دید.

آهورا از زیبایی، از نیک اندیشی و از نیک کرداری هستی می‌یابد. برآیند همه-ی جانها و زیبایی-ها و شادی-ها و خوشی-ها، هستی-ی آهورا را نمودار می‌سازند. پرورش و پرستاری از جانها و پدیده-های جان بخش به هستی و زاینده-ی آهورا نیرو می‌بخشند.

در این جهان بینی، آهریمن و آهورا از اندیشه، از کردار و از رفتار انسان آفریده می‌شوند. مردم می‌توانند با جشن، در پایکوبی و میگساری، شادی را، یعنی آهورا را پدیدار سازند. مردم هم می‌توانند با خشونت، در جان آزاری و کینه توزی، اندوه را، یعنی به کردار آهریمن را بزایند.

در این بینش، پدیده-ای بر کردار مردم دیدبانی ندارد، آربابی برای آنان دستور زندگی نفرستاده است، دژخیمی کردار آنها را سزا نمی‌دهد.

مردمی، که با زشتی و زشتکاری بیامیزند، هستی و روان زیستن، در آن مردم، با هستی و انگیزه-های آهریمن همانی می‌یابند. آن مردم در اندیشه و به کردار آهریمن را می‌آفرینند. پلیدی-ها و زشتی-ها زندگانی-ی آنان را ساختار می‌باشند. اگر اندیشه-ی همین مردم، از شراره-ی خرد، روشن بشود، آنها از زشتی و زشتکاری پرهیز کنند، آهریمن در هستی-ی آنان می‌میرد.

انسان از سرشت خود به زیبایی، مهربانی و خوش زیستن گرایش دارد. مردمی که، از زیبا ساختن جهان، از پرورش دادن جان، از دوست داشتن آزادگی، خود را شادمان نسازند، در اندیشه و از کردار آنها آهورا نمی‌روید و در هستی آنان آهریمن می‌آمیزد. در چنین مردمی خوشی به اندوه و شیرینی به تلخی می‌گراید.

نیاکان ما از چنین بینشی برخوردار بوده‌اند، دریغا که مزه و روان این فرهنگ از پهنه-ی پندار همگان فراموش شده‌اند. زیرا هزاره-هاست که ستمگرانی آهرمن سرشت، نیروی خرد و توان اندیشه را از انسان دزدیده و در اراده-ی الهی قهار گنجانده‌اند.

دیگر انسان خودش آفریننده-ی زشتی و زیبایی نیست و آنکه او به برده-ای ناتوان و نابخرد دگرگون شده است. انسانی که عبد-الله شده، او مخلوقی پست و نادان است که برای کردار زشتش، پس از مرگ، پاداش می گیرد. بالاترین وظیفه-ی او، در کعبه، به دور سیاه سنگ، چرخیدن است و پُر ارج ترین عبادت او جانورکشی است که با بی شرمی آن را عید قربان نامیده است. شگفتی نیست که خلیفه و محتسبان الله، که به دروغ خود را رهبر و پاسدار خوانده-اند، از آزار و شکنجه دادن به گرفتاران و آزادگان سرمست می شوند. افزون بر این الله آنها را به تماشای سوختن دگراندیشان امید می بخشد.

کسانی که می پندارند، در راه زندگی، نیاز به اوامر کژاندیشی فقیه دارند، نیاز به احکام پوسیده-ی جهادگران بیابانگرد دارند، نیاز به کمک مردگان هزارساله دارند آنها بردگانی بدون خویشتن هستند که کیستی-ی آنان از سرشت اهریمن برآمده است. آنها نیستی را در راستکاری و هستی را در زشتکاری می پندارند، آنها در هنگام هر جانستانی "الله اکبر" را فریاد می زنند. خرد و وجدان این کسان، در تاریکسرای اسلام، به زنجیر ایمان گرفتار شده-اند. به جز این مردمان، که آنها از جان پروری بیزار هستند، چه کسانی می توانند:

بیکر انسانی را، در زیر تازیانه، بشکافند؟

جوانان را، به شکرانه-ی الله، به دار بیاویزند؟

جان انسانی را، با پرتاب سنگ، بیازارند؟

به هر روی، از احکام شریعت چنگ-های اهریمن روییده و بر مردم ایران حاکم شده-اند. پسماندگان خلافت: زاینندگان بیدادگری و ستمکاری هستند، آنها از کژی و از زشتی، هستی یافته-اند، بدون کژکاری و زشتکاری نیست خواهند شد. از این روی، هزار و چهارصد است که خشمآوران، بینش تاریک و زشت خود را در ایران گسترده-اند تا به نیروی عباد الله پیوسته زنده و زاینده بمانند.

از اهریمن سرشتان، پیوسته کژی، زشتی و ستمکاری می رویند. در شریعت اسلام هیچ نشانه-ای، در سوی مهرورزیدن و همبستگی با جانداران، حتا در سوی پیوند با مردمان نامسلمان، وجود ندارد، زیرا ریزه-های هستی-ی جهادگران از خشونت و کینه توزی برآمده-اند.

انساندوستی و بر پاداشتن جشن-های همبستگی، دگرسو با برده پروری و گورپرستی هستند. اسلام و گندآب آن، یعنی ولایت فقیه، از بنده بودن و نادان بودن انسان پیدایش یافته-اند. سخنانی که، در قرآن، به انسان ستیزی آشکار نیستند، آن سخنان به کردار، برای فریب انساندوستان و پوشاندن زشتی-های شریعت، به کار رفته-اند.

شریعت اسلام به کردار هر گوهری را، که در بینش مردمان پیش از اسلام ارزشمند بوده است، به زهر انسان ستیزی آلود ساخته است.

جهادگران اهریمن سرشت، از همان آغاز که نیش-های زهرآگین خود را در گلوی ایرانیان فرو نشانده-اند، همه-ی ارزش-های فرهنگ را، که نمایان کننده-ی پستی-ی شریعت اسلام بوده-اند، ویران ساخته یا به زهر اهریمنی آلود کرده-اند.

این فرومایگان، پس از کشتار بسیار، سرکوب شدگان را، با ریسمان الله، به بردگی درآورده-اند. نام ایرانیان و نام شهرها و دهکده-های ایران را، به اسم-های خشمآوران، برگردانده-اند، برخی از ارزش-های فرهنگی، که توان نابود کردن آنها را نداشته-اند، با درونمایه-ی اهریمنی، بیآلوده-اند. این خشمآوران، جشن-های سرورآفرین ایرانیان را نفرین کرده-اند یا آنها را با خشونت-های اسلامی ننگین ساخته-اند.

این نامردمان، هزار و چهارصد سال، در کار سوختن و ویران ساختن زیبایی-هایی هستند که آن زیبایی-ها چشم و جان آنها را می آزارند. حکومت اسلامی، یا جان ستیزان اهریمن سرشت، در رسانه-های خود، با بی شرمی به دروغ، از تبهکاران با نام-های ایرانی گزارش می دهد، به این گمان، که از این راه، می تواند نشانه-های درخشان فرهنگی را به زشتی بنماید.

این ابلهان کژپندار و زشتکار، هوش و توان آن را ندارند که بتوانند: زیبای را در هستی-ی نام-های ایرانی شناسایی کنند. آنها، از نادانی، ویژگی-های کرداری را با نام کننده-ی آن کار پیوند می دهند.

شکوه فرهنگی در بینش نیاکان ایرانی است که آنان با خردمندی، نام-ها را در پیوند با گوهر دانش خود آفریده-اند. کژروان و تبهکاران را به نام-های ایرانی پیوند زدن از ارزش فرهنگ نامگذاری در ایران نمی گاهد. هسته-ی این نامها نشان دهنده-ی زیبایی-های بینش و دانش ایرانیان است. این کرمهای پلید نمی توانند گوهر این بینش با آتش خشم خود بسوزانند.

نامهایی بسان فرشید، جمشید یا فرانک و رشنک، از دیدگاه بلند آزادیگی، آفریده شده-اند، آنها با اسم-های عبدالله، عبد

المطلب یا کلثوم و سکینه، که از ژرفای برده منشی برآمده-اند، دگرسو هستند. این بلندی یا پستی به چشمه-ی زیبایی یا به گندآب زشتی بستگی دارد که منش پیشینیان در آن روییده است.

نام-های ایرانی پیام آور بینش نیاکان ما هستند، آنها نماینده-ی کارکرد و منش دارندگان نام نیستند.

روشن است که حکومت آهرمن سرشتان نمی توانند تندیس دلاوران ایرانی را افراشته ببینند. افزون بر این که، نامهای آریوبرزن، آرش، کاوه، فردوسی و پورسینا، هستی-ی اسلام را می لرزانند، والیان اسلام از شنیدن نامهای ضحاک، آهریمن، دیو و ابلیس هم رنج می برند. زیرا این نامها نماد پستی و ستمکاریست که چهره-ی زشت ولایت فقیه را یادآور می شوند.

شگفتی در این نیست که آهرمن چهرگان با نمادهای فرهنگ ایرانیان در ستیز هستند. زیرا هستی-ی آنان در سرکوب کردن گوهر دانه-های این فرهنگ است. شگفتی در این است که بسیاری از میهن پروران هنوز با گوهر فرهنگ ایران کمتر آشنایی دارند، آنها بیشتر پوسته-های این ارزش-ها را می شناسند، با درون مایه-ی آنها بیگانه-اند.

مردو آناهید

MarduAnahid@yahoo.de

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان: